

# نظام استاد دانشگاه ایران

چنگیز پهلوان از سال ۱۳۴۹ از جمله دروس جامعه‌شناسی عمومی، سیاست و برنامه‌ریزی فرهنگی، دولت و فرهنگ، جامعه‌شناسی سیاسی ایران و اندیشه سیاسی در ایران را به‌طور پیوسته و ناپیوسته در دانشگاه‌ها، و دانشکده‌های زیر تدریس کرده است:

دانشکده‌های دراماتیک، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، دانشگاه فسرانی، دانشگاه الزهراء، دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه آکسفورد و دانشگاه امام صادق (ع).

گفتگو: می‌خواستیم این گفت‌وگو را با سؤالی کلی شروع کنیم، می‌خواستیم ارزیابی شما را در مورد وضعیت دانشگاه‌ها از نظر نظام استادی بدانیم؟

پهلوان: در آغاز اجازه بدهید، ضمن تشکر، این نکته را نیز بگویم که برای چنین گفتگویی افراد دیگری هم هستند که به مراتب صلاحیت بیشتری از من دارند. شاید دیدگاه و تجربه‌های خاص من فقط بتوانند به من این حق را بدهند که سهمی هر چند اندک در چنین بحثی داشته باشم. به نظرم نظام استادی

آموزش علمی که کادرهای جدیدی برای مملکت تأمین می کند در قسمت اعظم فعالیت هایش (نه همه قسمت ها) از حوزه های دینی متمایز می شود. البته در یکی دو جا دانشگاه این ارتباط را دارد، مثل دانشکده الهیات یا دانشکده حقوق. برای اینکه تحول حقوق ما، بر اساس حقوق اسلامی است و هنوز هم همان چارچوبی را داریم که از قبل داشتیم. اگر بعد از انقلاب قوانینی اضافه شده اند، اساس قوانین قبلی به هم نریخته است. چون آن قوانین هم بر اساس حقوق اسلامی بود. بنابراین می بینیم که در دانشکده حقوق ما شخصیت های مذهبی داشته ایم که درس می داده اند. مثل آقای سنگلجی، امام جمعه، مشکوة. شاید بهترین تلفیقی که در ایران شده در زمینه نوآوری و سنت، همین نظام حقوق است. در دانشکده ادبیات هم همین تلفیق قابل رؤیت است؛ یعنی اکثر قدمای ما مثل مرحوم فروزانفر یا همایی کسانی بودند که به مضامین دینی مسلط بودند. در حوزه علوم دقیقه یا علوم طبیعی اما جدایی هست. یعنی دانشکده فنی یا دانشکده طب به هر حال تحول خود را بر اساس همین علوم انجام می دهد و طبیعی است که نیازشان به علوم دینی خیلی کم است و شاید هیچگونه ارتباطی بین این دو برقرار نیست. اگر هم بعداً عده ای این ارتباط را برقرار می کنند، این در ذهن مدرسینی است که در این



دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

دانشکده‌ها درس می‌دهند، ولی رشته‌های دانشگاهی ارتباط را ندارد. این تحول بعد از شهریور ۲۰ و بعد از ۲۸ مرداد سریع‌تر می‌شود و دانشگاه به علت وسعتی که پیدا می‌کند وارد یک مرحله‌ای می‌شود که مجبور می‌شود دانشجو انتخاب کند و نمی‌تواند از هر دانشجویی ثبت نام کند، نظام اولیه دانشگاه تعداد خیلی کمی متقاضی داشت. هر کسی که مدارک لازم را داشت می‌توانست وارد دانشگاه شود، ولی بعد از شهریور ۲۰ محدودیت پذیرش به وجود می‌آید و نظام‌های کنکور پیش می‌آیند. یعنی گسترش دانشگاه پیش می‌آید و طبیعی است که این گسترش مسئله استادی را پیش می‌آورد. در آغاز این دوره نیز دانشگاه هنوز با نظام استادی سنتی کار می‌کند، تعداد استادها زیاد نیست، ورود به نظام استادی مشکل است و مثل غرب نظام کرسی وجود دارد و کرسی فقط با شرایطی به روی استاد دیگری باز می‌شود. با گسترش مراکز آموزش عالی نظام استادی هم تغییر پیدا می‌کند. در دانشگاه تهران از دوره ریاست دکتر صالح این تغییر صورت گرفت. البته این موضوع را باید یادآور شوم که علت دیگری هم برای تغییر نظام استادی وجود داشت که سیاسی بود. استادان قدیمی زیر بار همه تمایلات حکومت نمی‌رفتند، این هم یک واقعیتی بود که ما در دوره ریاست مرحوم دکتر فرهاد دیدیم، که نظام استادی سنتی ما مقاومت‌هایی از خود نشان می‌داد. به هر رو نظام استادی جدیدی تدوین شد که بر اساس آن استادها می‌توانستند بر طبق ضوابط اداری وارد دانشگاه شوند و سلسله مراتب علمی به گونه‌ای تعویف شد که دیگر به کرسی وابسته نبود و همین نظام مری، استادیاری، دانشیاری، استادی است. در این دوره ما شاهد رشد سریع مراکز آموزش عالی هستیم و در بسیاری از شهرهای ایران مراکز آموزش عالی تأسیس می‌شود، اما آموزش عالی ما برای این تحول، استاد لازم را در اختیار ندارد. بنابراین مجبور می‌شود، فارغ التحصیلان دوره دکتری خارج را بگیرد تا پاسخگوی این نیاز فزاینده باشد. از جمله به همین علت می‌بینید که در آغاز انقلاب آنچه در دانشگاه‌ها بوجود می‌آید فقط یک جنبش دانشجویی نیست، بسیاری از اساتید با دانشجویان مقاطع بالا فاصله سنی زیادی ندارند، مثل دانشجویان در همه چیز شرکت می‌کنند و گروهی نیستند که بخواهند منافع صنفی و جنسی خودشان را حفظ کنند و حرکتشان در جهت منافع علم باشد، آنها هم عمل توده‌ای انجام می‌دهند. در این دوره دو ضمن آن که فاصله‌ای که بین علوم جدید و علوم سنتی وجود داشت، بیشتر شد و حتی در رشته‌هایی مثل حقوق و ادبیات که این رابطه تنگاتنگ بود، با تخصصی شدن رشته‌ها فاصله‌ای بین دانشگاه و نظام استادی سنتی بوجود می‌آید، و در رشته‌های علوم انسانی دانشکده علوم اجتماعی بوجود می‌آید که ملهم از بینش‌های جدید است و دیگر از استادها سنتی بهره نمی‌گیرد. این فاصله‌ها باعث شد که پس از انقلاب، زمامداران جدید نسبت به دانشگاه با بدبینی برخورد کردند و این بدبینی به استادها نیز سرایت کرد و چون استادها نیز در این جنبش مثل دانشجویان

ما چیزی به  
عنوان جامعه  
استادی نداریم  
که نسبت به  
خودش آگاه  
باشد و  
همبستگی  
صنفی نسبت  
به اعضای خود  
داشته باشد.

عملکردی نوده‌ای داشتند و تشخیصی را برای خود حفظ نکردند، بنابراین رهبری دینی انقلاب همه را غریزه دانست و به این فکر افتاد که دانشگاه‌ها را یکسره از نو بسازد. این نوسازی بخصوص در حوزه علوم انسانی مطرح بود، مثال ادبیات، حقوق، علوم اجتماعی، تاریخ. اما آنچه مهم است این واقعیت است که انقلاب با وجود این واکنش قوی تغییر عمده‌ای بوجود نیاورد، فقط درس‌هایی اسلامی به رشته‌ها اضافه شد. رویکرد به درس‌ها تغییری نکرد و مثلاً متدولوژی اسلامی در جامعه‌شناسی را بوجود نیاورد، فقط درس‌هایی اسلامی به مجموعه اضافه شد تا دانشجویان بیشتر با این مسائل آشنا شوند. اما بدنه استادی تغییر کرد، انقلاب با همراهی خود استادها، تعداد زیادی از اساتید را کنار گذاشت و خواست استادهای جدیدی را به جای آنها بنشانند. اما این اساتید جدید نیز حاصل انقلاب نبودند، یعنی در یک روند انقلابی طولانی معروف و مشهور نشده بودند، بلکه حاصل نیاز جامعه به راه‌اندازی سریع دوباره دانشگاه بودند، پس افرادی به کار فرا خوانده شدند که فقط سابقه نداشتند. یعنی شرط و معیار علمی انتخاب استاد کنار گذاشته شد و معیار «بی سابقه» بودن یا متعلق به یکی از گروه‌های مذهبی بودن، اساس قرار گرفت، که هیچکدام پاسخگوی نیاز دانشگاه نبود، زیرا حتی تعلق به یک گروه دینی به معنای داشتن یک روش‌شناسی علمی نیست، بیشتر مسئله اعتماد بود. به این اعتبار، نظام استادی ما که پیش از انقلاب به خاطر گسترش فزاینده مراکز آموزش عالی دچار تزلزل شده بود، بعد از انقلاب دچار آسیب شد و بعد هم با گسترش روزافزون مراکز آموزش عالی بعد از انقلاب مسائل تشدید شد.



آزمایشگاه معرفت، اعضای دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

**گفتگو:** به هنگام بحث دربارهٔ «پاکسازی» دانشگاه به موضوعی اشاره کردید که کمتر به آن توجه شده است و آن شرکت خود اساتید دانشگاه در این برنامه بود، ممکن است بیشتر راجع به این موضوع توضیح بدهید؟ آیا نزدیکی سنی استاد و دانشجو تنها دلیل این امر بود؟

**پهلوان:** فاصلهٔ سنی که به آن اشاره کردم، عامل اصلی نیست، مسئله در ایران بیشتر به سنت استادی بر می‌گردد، بسیاری از اساتیدی که در انقلاب در پاکسازی دانشگاه‌ها شرکت کردند، سابقهٔ استادی طولانی نداشتند. یعنی گسترش کمی مراکز آموزش عالی که در رژیم پیشین آغاز شد، زیاد با مقطع انقلاب فاصله ندارد و به علت این گسترش، نظام استادی دستخوش تغییر شده و جای نرفته بود. مسئلهٔ دیگر اینکه استادها نیز مانند سایر گروه‌های اجتماعی احساس نگرانی در مورد شغل خود داشتند و گمان می‌کردند که با اعلام تعلق خاطر به مسئولین سیاسی روز خودشان را حفظ خواهند کرد، به این علت خیلی از استادها خود پیشگام پاکسازی شدند و چون به عنوان یک حرفه جای نرفته بودند، این مسائل خیلی بحران‌زا شد و اعتبار شغلی خود استادها بیش از هر چیز دیگری صدمه دید. ببینید هر صنفی راجع به خودش با ابزارها و معیارهای آن صنف رسیدگی می‌کند و نه با ابزار عمومی جامعه، معیارهای پاکسازی که در جامعه مطرح شده بود، یکسره سیاسی بود و بحث بر سر سنجش توان علمی استادها نبود، سابقهٔ سیاسی آنها، معیار پاکسازی بود و این به دانشگاه‌ها صدمه زد.

**گفتگو:** آنچه از صحبت‌های شما استنباط می‌شود این است که نظام استادی ما به خود همچون یک بدنهٔ اجتماعی آگاه نیست و در نتیجه خیلی زیاد تحت روندها و جهت‌گیری‌های عمومی جامعه قرار می‌گیرد.

**پهلوان:** بله همین‌طور است و این مسئله که بخصوص در سالهای آخر دههٔ ۱۳۴۰ آغاز می‌شود به علت همان گسترش کمی است که از آن صحبت شد. در نتیجه همان‌طور که گفتید ما چیزی به عنوان جامعهٔ استادی نداریم که نسبت به خودش آگاه باشد و همبستگی صنفی نسبت به اعضای خود داشته باشد و معیار عضویتش در این صنف را که باید علم باشد، ندارد. دلیل آن هم همان‌طور که گفتم این است که ما همچنان در یک دوران گسترش کمی فزایندهٔ مراکز آموزش عالی هستیم و سنت دانشگاهی مان نیز کوتاه است و با مثلاً سنت دانشگاهی اروپا که آگاه به چندین قرن می‌رسد قابل مقایسه نیست. و تازه برخی از این دانشگاه‌های اروپا قبل از آن که مرکز آموزش عالی در شکل دانشگاهی باشند به همین نوع فعالیت اما در چارچوب مراکز دینی مشغول بودند و در طی قرون متمادی تفکیک حوزه‌های مورد توجه مراکز دینی و مراکز دانشگاهی سیری آرام را طی کرده است و اکنون به پختگی لازم رسیده است. ما نه فقط از آن قدمت برخوردار نبوده‌ایم، بلکه با انبوهی از مسائل یکجا روبرو شده‌ایم و خواسته‌ایم در فرصت کوتاهی به این مسائل پاسخ بدهیم، خوب واضح است که با بحران‌های شدیدی نیز روبرو می‌شویم. یک سازمان ملی دانشگاهیان، در مقطع انقلاب بوجود آمد و در اوایل انقلاب فعال بود که خودش دچار اشتباهاتی شد.

**گفتگو:** بله خیلی تعجب آور است که «سازمان ملی دانشگاهیان» که مرکب از استادها بود خودش اعلامیه ای داد و دانشجویان را به دخالت در امور مدیریت دانشگاه فرا خواند و متقاضی پاکسازی دانشگاه از برخی اساتید شد.

**پهلوان:** بله، مثلاً مشارکت در مدیریت را اشتباه کردند و فکر می کردند که دانشگاه را باید دانشجوی اداره کند. درست است که در اروپا هم بخصوص بعد از تحولاتی که پیر و اعتراضات ماه مه ۱۹۶۸ به وقوع پیوست دانشجویان در سرنوشت دانشگاه شرکت داده می شوند، اما این به معنی شرکت در آن بخشی از اداره دانشگاه است که مربوط به دانشجویان می شود و نه در سیاست علمی دانشگاه.

سیاستگذاری علمی دانشگاه توسط کسانی انجام می شود که از آن سطح علمی لازم برخوردارند، دانشجوی به دانشگاه می آید که به آن علم برسد، پس مسلم است که نمی تواند در این سیاستگذاری شرکت کند. برابری در حوزه هایی صورت می گیرد که بتوان فرض را بر برابری گذاشت.

**گفتگو:** بسیار خوب این ایراد به دانشجویان شاید وارد باشد که دید درستی از جایگاه خود و پیرو آن از جایگاه استاد ندارند و متقاضی دخالت در حوزه هایی هستند که فراتر از جایگاه آنهاست، اما گمان نمی کنید که اساتید ما هم همیشه از سطح علمی بالایی برخوردار نیستند، که یکی از نشانه هایش نیز همین عدم آگاهی به جایگاه خودشان است. یعنی درست نیست اگر بگوئیم که امکان اینکه یک عالم واقعی جایگاه علمی خود را فراموش کند و دست به عملی توده ای بزند کمتر است؟ یعنی فکر نمی کنید یکی از علل شکل نگرفتن آن آگاهی منافی در بین استادان یکی هم این باشد که میانگین سطح علمی اساتید دانشگاههای ما خیلی بالا نیست؟

**پهلوان:** به نظر من در مورد افت سطح علمی حساسیت های زیادی در ایران نشان داده شده است. افت سطح علمی امری طبیعی است وقتی که به سوی گسترش می روید. دانشگاه نخبه افق نمی کند و به راحتی می تواند آن را سنجید. این امر در آموزش و پرورش هم صادق است. شما هر چه در تاریخ معاصر ما بیشتر به عقب برگردید، سطح آموزش و پرورش بالاتر است. وقتی آموزش همگانی می شود، افت

وجود می آید. و دوباره برای رسیدن به کیفیت قبلی باید خیلی بیشتر تلاش کرد. برای اینکه شما به تعداد بیشتر خدمت می کنید و سرویس می دهید. در عین حال گسترش کمی این خاصیت را دارد که شما تعداد بیشتری را از حداقل دانش بهره مند می کنید، حکومت هم موظف است این حداقل دانش را در اختیار همه بگذارد. ولی برای اینکه بتواند همین حداقل را تأمین کند باید یک جای دیگر گروهی را داشته باشد که آنها این حداقل را هم تولید بکنند و هم در دسترس عموم قرار دهند. وقتی این تعادل به هم می خورد، ما احساس می کنیم افت صورت گرفته است. به عبارت دیگر، افت همیشه بد نیست،

**تدریس هم  
خودش یک  
حرفه است و  
نبایدی جهت  
استادهایی را  
که کار تدریس  
می کنند  
بی ارزش  
دانست و گمان  
کرد به سادگی  
قابل جایگزینی  
هستند.**

برای اینکه می تواند این معنا را هم بدهد که تعداد بیشتری از افراد از نعمت دانش دارند بهره مند می شوند. شما وقتی به سمت گسترش آموزش عالی پیش می روید، نه فقط با افت سطح علمی استادی روبرو می شوید، بلکه با افت سطح دانشجویی هم مواجه خواهید بود. چاره این کار مطمئناً در جلوگیری از گسترش نیست. اما باید بتوان مراکز را نیز درست کرد، به عنوان مراکز برجسته و تولید کننده علم و دانش. اگر این مراکز را نتوان درست کرد آن وقت است که آن گسترش به جامعه صدمه خواهد زد. این پدیده را شما در اروپا هم به خوبی می بینید، دانشگاههایی را دارید که به تعداد زیادتری سرویس می دهند و دانشگاههایی را که به تعداد کمی سرویس می دهند. این دانشگاههای نوع دوم افرادی را تربیت می کنند که قادر آموزشی دانشگاههای نوع اول را تأمین می کنند.

**گفتگو:** حرف شما کاملاً درست است. در عین حال این هم یک واقعیت است که یک محقق و عالم درجه یک هم خودش می داند که قابل جایگزینی نیست، هم بقیه می دانند که نمی توان جایگزینی برای او یافت. اما یک مدرس هم خودش از جایگاه خویش چندان مطمئن نیست، هم بقیه زودتر به این فکر می توانند بیفتند که می توان او را جایگزین کرد. البته این را هم بگویم که این حرف ها ابداً قصد توجیه و یا توضیح «پاکسازی» را ندارد. پرسش این است که آیا فکر نمی کنید، نبود سنت تحقیق در دانشگاههای ما و اینکه اساتید عموماً مدرس هستند، خودش شاید یکی از عوامل ضعف خود آگاهی نسبت به جایگاه خود و نیز همبستگی های حرفه ای باشد؟

آیندگان - سیشنبه ۲۱ فروردین  
 ۱۳۵۸ - صفحه ۸  
 شماره ۳۳۲۹ - سال دوازدهم  
 رتال جامع علوم

**در جامعه مضطرب افراد در انتظار هر نوع سر نوشتی هستند**

سر نوشت مصورانه در دست دانشمندی است. نوع و عمق این نوشتار در حد توان و وسوسه علم است. اما در جامعه مضطرب و در انتظار هر نوع سر نوشتی هستند، این نوشتار را می توان به هر طریقی تفسیر کرد. در جامعه مضطرب و در انتظار هر نوع سر نوشتی هستند، این نوشتار را می توان به هر طریقی تفسیر کرد. در جامعه مضطرب و در انتظار هر نوع سر نوشتی هستند، این نوشتار را می توان به هر طریقی تفسیر کرد.

**پهلوان:** بله می‌تواند این هم باشد. اما حرف شما راه حلی پیش پا نمی‌گذارد. در نظام اولیه استادی، تشخیص فردی که صاحب کرسی می‌شد ایجاب می‌کرد که کار تحقیقی‌اش را انجام دهد. یعنی آموزش و پژوهش توأم بود. گسترش کمی، هر چند پاسخگویی نیازهای فوری بود، اما همانطور که شما می‌گویید توأم با آن پژوهش در دانشگاه ما شکل نگرفت. در عین حال این واقعیت را نیز نباید فراموش کنیم که ما به استاد آموزشی نیز در جامعه نیاز داریم. این هم اشتباه است که کسی فکر کند اگر استادی فرضاً از روی کتاب درس می‌دهد، هر کس دیگری هم می‌تواند کتاب را جلوش بگذارد و درس بدهد. استادی به کلاس داری نیز هست، مسئله تبیین و شیوه تفهیم نیز مهم است، یعنی تدریس هم خودش یک حرفه است و نیایدی جهت استادهایی را که کار تدریس می‌کنند بی‌ارزش دانست و گمان کرد که به سادگی قابل جایگزینی هستند و اصرار داشت که حتماً اینها نیز به طرف تحقیق بردند. اصلاً ممکن است استاد آموزشی خوب، استاد محقق خوب نباشد و بالعکس. ببینید الان در آمریکا ارزش بسیاری از اساتید در این است که کتاب آموزش خوبی را تدوین کرده‌اند و به همین علت هم کتاب‌های آموزشی در آمریکا خیلی زیاد است. انواع و اقسام مقدمه به جامعه‌شناسی، مقدمه به علوم سیاسی و غیره و غیره دارید که همه در واقع مقدمات است و با هدف آموزشی بودن تدوین شده است. ما به انواع اساتید، چه آموزش، چه تحقیقی به یک اندازه در دوره گسترش کمی نیاز داریم. ولی مهم این است که در کنار فضاهای آموزشی فضاهایی هم داشته باشید که بر آنها علم و تحقیق حاکم باشد.

**گفتگو:** بسیار خوب، پس آیا نمی‌توان این را نتیجه گرفت که گسترش آموزش عالی در کشور ما عمدتاً برای جوابگویی به خواست جامعه برای ورود به دانشگاه بوده، تا نیاز جامعه به برخورداری از فضایی که در آن تولید علمی و تحقیقی صورت بگیرد؟

**پهلوان:** بله، این یک واقعیت است، که بر تعداد متقاضیان ورود به دانشگاه هر روز اضافه می‌شد و دولت هم مجبور شد نظام کنکور را برقرار کند. و آزمون ورودی یعنی اینکه دانشگاه به یک نیاز اجتماعی تبدیل شده است. آزمون ورودی پیش از انقلاب عادلانه و خوب بود. اما الان آزمون ورودی هم متأسفانه دستخوش آسیب شده است برای اینکه با سهمیه بندی به این آزمون صدمه خورده است. من قبول دارم که بچه‌هایی که به جبهه‌ها رفته‌اند و خانواده شهدا باید از مملکت منتفع شوند، اما این باید طوری ساماندهی شود که به زبان کار علمی نباشد. اینها برای این مملکت جنگیده‌اند و به گردن مملکت حق دارند. اما همین امتیازی که مال این‌هاست حالا به سازمان‌ها و ادارات هم می‌دهند. این سازمان‌ها و ادارات که جدا از مملکت نیستند. برای من اداره دارایی یا سپاه فرقی نمی‌کند، در هر دو افراد این مملکت کار می‌کنند. برای من ارتش و نیروهای انتظامی و اداره بیمه فرقی نمی‌کند. همه مال این مملکت هستند. به گروهی که جامعه می‌خواهد به آنها ادای احترام بکند، باید امتیازاتی بدهیم، در این تردیدی نیست. در این مسائل نباید وارد نوعی داوری‌های شتابزده شد. ولی این نباید به زبان علم باشد، و بچه‌های این مملکت باید همه احساس کنند که در مقابل علم همه با همه برابرند. و آزمون



سراسری نوعی اعلام و اعمال این برابری است. این مسئله متأسفانه الان دچار صدمه شده است. اما روشن است که دانشگاه بیشتر به نیاز جامعه مبتنی بر خواست بهره‌وری از آموزش عالی پاسخ داده است تا نیاز جامعه به علم. یعنی درست است که دانشگاه‌های ما بیشتر به سمت کارکردی آموزشی روی آوردند تا کارکردی علمی، و پاسخ به نیاز آموزشی تا حد زیادی از قدرت پاسخگویی به نیاز علمی دانشگاه‌ها کاسته است.

**گفتگو:** فکر نمی‌کنید که رویکرد به مراکز آموزش عالی در کشور ما رشدی غیر معقول داشته است؟ در مقام مقایسه با اروپا اگر برآئیم می‌بینیم که در آنجا افراد جامعه خیلی اصراری برای رفتن به دانشگاه ندارند و به همین دلیل هم جز در موارد نادری نظام آزمون ورودی برای دانشگاه‌ها وجود ندارد. شاید اگر این رویکرد با آرامش بیشتری صورت می‌پذیرفت، دانشگاه‌ها هم فرصت می‌یافتند پاسخ مناسب‌تری در زمینه نظام استادی و نظام تحقیقاتی بیابند. حال پرسش این است که چرا جامعه با این شتاب به آموزش عالی روی آورد؟ و شاید تا ما برای این پرسش پاسخ مناسبی نیابیم، نتوانیم به نظام آموزش عالی مناسب دست‌رس داشته باشیم و دائماً دنبال رفع نیاز جامعه به دانشگاهی شدن خواهیم دوید و هر سال کمتر از سال پیش به این نیاز پاسخ خواهیم داد. به این اعتبار شاید حل معضل دانشگاه، اعم از تحقیقی و تدریسی در جامعه و نه در دانشگاه باشد. مثلاً در مبارزه با مدرک‌پرستی، در تلاش برای رفع این احساس که اگر دانشگاه نروی، کسی به حساب نمی‌آید.

پهلوان: بخشی از این پدیده مربوط می‌شود به کشورهایی که در مسیر توسعه و نوسازی قرار دارند. حکومت‌ها هم به تفاوت البته ولی عموماً در این مسئله سهیم هستند، چون فکر می‌کردند که کادر اصلی مملکت را دانشگاه تأمین می‌کند در نظام اداری کشور معیارهایی گذاشتند که ایجاد می‌کرد، فرد دانشگاه رفته باشد. مشاغلی را در سطوحی منحصر به صاحبان مدارک دانشگاهی کردند. و همین‌طور افرادی وجهه و تشخیص پیدا می‌کردند که از دانشگاه بیرون آمده بودند. حال آنکه جامعه به میزانی که پیچیده می‌شود، حرفه‌ها و مشاغلی در آن پدید می‌آیند که همه به تخصص احتیاج دارند، در این موضوع دیگر کسی تردیدی ندارد که جامعه مدرن، جامعه‌ای تخصصی است. پس این تخصص‌ها به دانش نیاز دارد. اشتباهی که در یک دوره شد این بود که تصور شد که کلیه دانش‌های مربوط به این تخصص‌ها را دانشگاه باید در اختیار بگذارد. مثلاً آموزش فنی و حرفه‌ای نتوانست تشخیص لازم را پیدا کند. همه به صورت کارگر فنی به این متخصصین نگاه کردند. در مشاغل اداری می‌شد بسیاری از نیازها را به وسیله آموزش‌های کوتاه مدت در حین کار برطرف نمود، هیچ نیازی به مدرک دانشگاهی نیست. پیش از انقلاب به این موضوع توجه شد، اما پاسخگویی درستی نتوانست

**قبول دارم که بچه‌هایی که به جیبه‌ها رفته‌اند و خانواده‌شهادا باید از مملکت منتفع شوند. اما همین امتیازی که مال این‌هاست حالا به سازمان‌ها و ادارات هم می‌دهند.**

صورت بگیرد. بعد از انقلاب دو مقطع داریم. مقطع اول اینکه نسبت به مدرک اصلاً احساس عقده نمی‌شود. مشروعیت در احراز مقام، از مدرک نتیجه نمی‌شود، بلکه از انقلابی بودن برگرفته می‌شود. در مقطع دوم که احساس می‌شود باید دانشی هم در کار باشد، از دوره می‌روند یا شروع می‌کنند از نظام دانشگاهی به صورت سهمیه‌بندی استفاده کردن که به این نظام لطمه می‌زند یا اینکه بسیاری از وزارتخانه‌ها نظام‌های آموزشی در درون خودشان به وجود می‌آورند و دارند مدارک دانشگاهی را در درون خودشان می‌دهند.

**گفتگو:** و اصرار هم می‌ورزند که این مدارک معادل مدارک دانشگاهی شناخته بشود.

**پهلوان:** بله دقیقاً، و از این طریق نظام علمی که رسالتش حقیقت‌جویی بوده، وارد یک نظام صرفاً کارکردی می‌شود که تخصصی است و در خارج از نظام دانشگاهی قرار می‌گیرد، اما می‌خواهد از اعتبار نظام دانشگاهی برخوردار شود. وزارتخانه‌ها می‌توانستند دوره‌های تخصصی‌ای را که قبلاً هم داشتند، ادامه دهند.

**گفتگو:** یعنی دولت به عنوان اولین و مهم‌ترین کارفرما با وضع قوانین نامناسب استخدای، مدرک‌گرایی را رواج می‌دهد و دانشگاه‌ها را تحت فشار می‌گذارد که قدرت پاسخگویی به آن را ندارند.

**پهلوان:** بله و علاوه بر این ما بخش خصوصی گسخته‌ای هم نداریم که ترقی افراد در آنها بیشتر به تعداد سال‌هایی که در آن کار کرده‌اند بستگی داشته باشد تا به مدرکی که دارند. الان که در حوزه‌هایی بخش خصوصی با وجود تمام صنعتی که خورده دوباره پامی‌گیری، بسیاری به این فکر روی آورده‌اند که هر چه زودتر وارد بازار کار بشوند برایشان بهتر است.

**گفتگو:** شما از نادر افرادی بودید که در دوران پاکسازی دانشگاه در اوایل سال ۵۸، این روش را ناپسند و ناموفق و زیانبار دانستید، می‌خواستم راجع به ارتباطی که بین لزوم آزادی اندیشه و حرفه‌استادی برقرار می‌کنید، یا توجه به تجربیات این دوران اخیر صحبت کنید.

**پهلوان:** من نظراتم را در همان هنگام مفصل نوشتم. اینجا مایلم فقط اشاره کنم که پاکسازی فقط این نبود که تعدادی از استادها کنار گذاشته شدند بلکه تأثیر آن بسیار بیشتر بود از کنار رفتن چند نفر. ببینید توجه به توان علمی جامعه ما در ضمن ایجاب می‌کند که برای هر شخصی ارزش قائل شویم. میزان دانش در جامعه ما خیلی نیست، بنابراین مشکل است که ما از عده‌ای صرف‌نظر بکنیم. دوم این است که پاکسازی مبتنی بر نگرش‌های سیاسی انجام گرفت، ضعف‌های دیگری را به دنبال داشت. در مقطع اول به حیثیت نظام استادی صدمه زد. و در مقطع دوم دانشگاه را سیاسی کرد، و این موضوع به کلی بحث استقلال دانشگاه‌ها را منتفی کرد.

**گفتگو:** منظورتان از استقلال دانشگاه چیست؟ یعنی دانشگاه خودش برنامه‌هایش را بریزد،

استادهایش را خودش برگزیند ... ؟

**پهلوان** مهم تر از همه چیز این است که ریاستش را خودش انتخاب بکند. در لایحه‌ای که در مورد استقلال دانشگاهها در مقطع انقلاب تنظیم می‌شود بحث بر سر استقلال دانشگاهها در زمینه انتخاب ریاست دانشگاه و ریاست گروهها و دانشکده‌ها. یعنی اینکه از درون خود نظام دانشگاه همه انتخاب‌ها صورت بگیرد. این در مورد دانشگاههای قدیمی مثل دانشگاه تهران می‌توانست صادق باشد، اما واقعیت این است که دانشگاههای جدیدتری که هنوز نظام استادی کاملی نداشتند، باید موضوع نظارت قرار می‌گرفتند. این حد از تعادل متأسفانه در بحث‌های آن موقع و بعد از انقلاب صورت نگرفت. در رژیم گذشته هم خیلی سخت بود که ریاست دانشگاه را در واقع خود سرانه تعیین بکنند. این حرمت تا یکدوره‌ای حفظ می‌شد ولی یکدوره آخر حکومت دیگر این چیزها را نتوانست مراعات بکند و رؤسای را آورد که از درون دانشگاه نیامده بودند. و به این معنا بحث استقلال همواره با بحث سیاسی شدن همراه بود. بعد از انقلاب این سیاسی شدن تشدید شد و حکومت خیلی مایل به نظارت بر دانشگاه بود. با سیاسی کردن معیار انتخاب استادهای، حکومت فکر خواهد کرد که دانشگاهها را آسان اداره می‌کند ولی در مرحله بعد فوق‌العاده بحران‌زا خواهد شد برای اینکه این سیاسی کردن، ارتباط استاد- دانشجو را قطع خواهد کرد، این ارتباط کاملاً سیاسی خواهد شد. اگر بخواهیم از مفاهیم به اصطلاح قدیمی شده استفاده کنیم، می‌توانیم بگوئیم که یکی از تضادهای مهم کنونی جامعه ما تضاد بین ساختار مدیریت و میزان دانش در جامعه است. این تضاد در کل جامعه ما امروز صادق است، یعنی اینکه مادر سطوحی مدیریت‌هایی داریم که نسبت به دانش موجود در جامعه ضعیف هستند و این موضوع در کل جامعه صادق است و فکر می‌کنم در بخش‌های آنها همینطور است. میزان دانش موجود در جامعه ما که در صد سال اخیر رشد فزاینده‌ای داشته است، از سطح مدیریتی که بر آن اعمال می‌شود بالاتر است و این یک تضاد ساختاری است، یعنی نمی‌شود به آسانی حلش کرد. یعنی شما به میزان اینکه جامعه تا آن مدیران قوی‌تر باشند، دچار تناقض می‌شوید. این تناقض در سطوح دانشگاهی هم وجود دارد و این تضاد به خاطر اینکه دانشگاه‌ها می‌خواهند سیاسی کنند، به دانشگاه هم منتقل می‌شود. و به یک اعتبار اگر بخواهیم این تناقض یا تضاد را با دیدگاه مارکسی بازگو کنیم، می‌توانیم بگوئیم که هم اکنون تضاد بین نیروهای مولد دانش در جامعه است و مدیریت یعنی با آن روابطی که بر این دانش در جامعه حاکم است. و این مسئله به نظام استادی لطمه وارد کرده است. یک مسئله دیگر که با سیاسی شدن دانشگاه‌ها رخ داده این است که ما از این فکر که دانشگاه‌ها باید با هم برابر باشند نیز بیرون بیاییم. همینطور که در آموزش و پرورش هم مدارس نخبگان تحت عنوان تیزهوشان و با استعدادان و ... ایجاد شده است که می‌خواهد به یک گروه قلیلی سرویس بدهد، آموزش

ما بخش

خصوصی

گسترده‌ای هم

نداریم که

ترقی افراد در

آنها بیشتر به

تعداد

سال‌هایی که

در آن کار

کرده‌اند

بستگی داشته

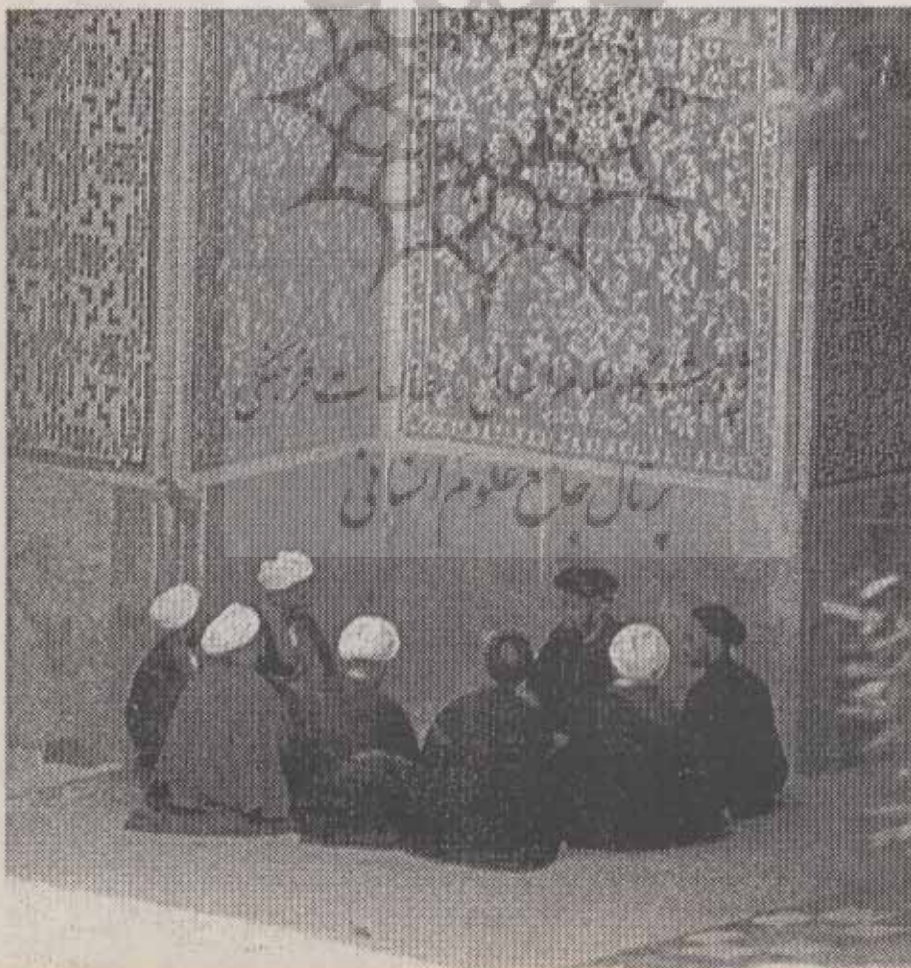
باشد تا به

مدرکی که

دارند.

عالی هم باید جاهایی را ایجاد کند که گروه برجسته و نخبه جامعه قربانی توده دانش اندوز نشود. این نخبگان بعداً به جامعه سرویس خیلی بیشتری خواهند داد. این به معنای نادیده گرفتن خواسته های عموم مردم نیست، بلکه به این معناست که ما تولید علم را ممکن کنیم و اگر این کار را نکنیم ما مصرف کننده علم می شویم. مسئله برابری همه دانشگاهها هم آخرین لطمه ای است که به دانشگاهها پس از سیاسی شدن وارد شد.

**گفتگو:** برای همه کسانی که کار علمی می کنند، بین الزامات کار علمی و سانسور تضادی آشتی ناپذیر وجود دارد شما در همان اولین سال های انقلاب و به هنگام پاکسازی دانشگاهها مقوله ای را مطرح کردید به نام «جامعه مضطرب» یعنی جامعه ای که افرادش دائماً در نگرانی از دست دادن شغل و حرفه بسر می برند و نگران امروز و فردای خود هستند. می خواستم راجع به این موضوع بار دیگر صحبت کنیم و راههای رفع آن را جویا شویم. تا با رفع نگرانی، عموم مردم و از آن جمله استادهاى دانشگاه بتوانند با فراغ بال و خیال راحت به تولید اعم از تولید دانش و غیره بپردازند.



آموزش دینی در اسفهان، معلم و شاگردانش در یک مدرسه مذهبی

**پهلوان:** فکر می‌کنم پاکسازی این اضطراب را در جامعه دامن زد و در نظام دانشگاهی ما نفوذ کرد و متأسفانه هنوز هم برقرار است و حتی شدید شده است. شما می‌بینید که بسیاری از مباحث درس‌های دانشگاهی در روزنامه‌ها منعکس می‌شود و روزنامه خراستار پاکسازی استادان می‌شود. من خودم در دانشگاه تربیت مدرس تجربه‌ای داشتم، در واقع با همهٔ کوششی که آنجا می‌کردم و دانشجویان هم شاهد هستند، همیشه در معرض داوری سیاسی قرار می‌گرفتم و اگر به یک دانشجویی نمره نمی‌دادم که در بیرون از دانشگاه نفوذ داشت می‌توانست از طریق روزنامه با من مقابله بکند و خود همین مسئله اضطراب بوجود می‌آورد. همین الان در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران این اضطراب وجود دارد و بعضی از استادها را به خاطر سابقه سیاسی‌شان یا نوع درسی که دادند و نوع مباحثی که طرح کردند الان دارند کنار می‌گذارند و این کشاندن مباحث کلاس‌های درس به روزنامه‌ها باعث توده‌ای کردن و سیاسی کردن علم می‌شود و اضطراب را دامن می‌زند. تنها چارهٔ جلوگیری از این اضطراب این است که هر کسی نسبت به ضوابط شغلی خودش سنجیده شود و نه نسبت به ضوابطی که در کل جامعه برقرار است، دانشگاه به خلاف رانندگی یک استاد رسیدگی نمی‌کند، بلکه به خلاف علمی او می‌پردازد. یعنی اگر استاد عالم نبود یا سر کلاس درس حاضر نشد، بلبه دانشگاه باید به او اخطار دهد. هنوز هم بررسی فعالیت استاد از جنبهٔ سیاسی انجام می‌گیرد، این خطر است و همین است که اضطراب بوجود می‌آورد، شما با هر شغلی این کار را بکنید، اضطراب بوجود می‌آورد، یک لوله‌کش را نباید به خاطر عمل سیاسی‌اش سنجید بلکه به خاطر توانایی‌اش در لوله‌کشی باید مورد ارزیابی قرار گیرد. مثلاً صفتش او را به خاطر اینکه بد لوله کشیده است و آب در خانه‌ای نشت داده است باید مورد مواخذه قرار دهد. ما نباید همهٔ تخلفات را منتقل بکنیم به آن مؤسسه‌ای که کسی در آنجا شاغل است. این مسائل هم نظام حقوقی ما را دچار آسیب خواهد کرد و هم اینکه اغتشاش در بخش‌های مختلف جامعه بوجود می‌آورد. بنابراین تنها چارهٔ مقابله با اضطراب این است که دانشگاه‌ها بر اساس ضوابط علمی و آموزشی در واقع ارزیابی بکنند و به همین اعتبار استاد استخدام کنند و به همین اعتبار هم به کارشان ادامه بدهند. دانشجویان هم به همین اعتبار باید سنجیده شوند، و حتی اگر در بیرون از دانشگاه شغل مهمی دارد، حق ندارد از این قدرت خود در کلاس یا در دانشگاه بهره بگیرد. یا به اعتبار این قدرتش وارد دانشگاه شود. ببینید علمی کردن دانشگاه‌ها با خودش الزاماتی را وارد نظام آموزش عالی می‌کند و نظام آموزش عالی باید در دو سطح اصلی به جامعه سرویس بدهد. یکی تحویل متخصص به جامعه و یکی هم تولید علم. این دومی اگر از بین برود خیلی خطرناک است و به زیان اولی هم تمام خواهد شد، یعنی شما متخصص هم نمی‌توانید به جامعه تحویل بدهید. و این فشار بیش از هر جایی در حوزهٔ علوم

**میزان دانش  
موجود در  
جامعهٔ ما که در  
صد سال اخیر  
رشد  
فزاینده‌ای  
داشته است، از  
سطح مدیریتی  
که بر آن اعمال  
می‌شود بالاتر  
است و این یک  
تضاد ساختاری  
است.**

انسانی وارد می‌شود. علوم انسانی به معنای وسیع کلمه، یعنی حقوق و جامعه‌شناسی و سیاست و همه اینها را در بر می‌گیرد. در علوم دقیقه هم متأسفانه همین کار می‌شود؛ یک استاد خوب طب کنار گذاشته می‌شود به نفع یک کسی که خواستار آن شغل است و تعلق سیاسی به گروهی دارد، این تصور که اگر با این روش به پیش بروند دانشگاه‌ها آرام خواهد بود، اشتباه است، دانشگاه آرام، دانشگاهی است که استاد آن تشخیص داشته باشد و مؤسسه بر طبق ضوابط علمی خودش عمل بکند و همه جامعه احساس بکند که هر کسی بر سر قدرت باشد این جامعه از آن ضوابط علمی نخواهد گذشت و استادها هم با این احساس تشخیص بتوانند از خودشان دفاع بکنند. آزادی علم، یعنی آزادی اندیشه، یعنی آزادی جستجو یعنی آزادی تردید بر ضوابط حاکم. برخی فکر کردند که این خصیصه فقط منحصر به دانشگاه است. در بحث‌های دو سه سال اخیر مطرح شده است که گویا این تردیدها مختص دانشگاه است. در حوزه‌های تدریس علوم دینی هم نسبت به ضوابط خودشان تردید می‌کردند، منتهی در آنجا میانی ثابتی داشته‌اند که از درون آن شروع می‌کرده‌اند توجیه و کسب مشروعیت را بر اساس سنتها باز می‌ساخته‌اند ولی از نوآوری هم غافل نبوده‌اند. علوم امروزی هم همینطور است. یک پایه‌هایی دارد که نسبت به آن عمل می‌کند، نه همینطور به اصطلاح ولنگ و واز، و خودسرانه. بنابراین ما در یک مقطع خاصی قرار داریم که می‌بینیم که به هر حال ۱- حکومت، نظام‌های دانشگاهی را پذیرفته است، اما الزامات آن را نمی‌داند. ۲- فکر می‌کرده که حوزه دینی سنت علمی ثابت را ارائه می‌دهد و حال آنکه خود حوزه هم دستخوش تحول است و این تحول خیلی مهم است. حوزه به خاطر اینکه با مسائل جدید روبرو شده است، می‌خواهد به آنها پاسخ بدهد و این الزام پاسخگویی در آن تحرك ایجاد کرده است و من این تحرك را مثبت می‌دانم و نباید دانشگاهیان نسبت به حوزه بدبین باشند. پس ما در شرایط ذهنی و عینی متفاوتی درباره دانشگاه نسبت به اول انقلاب قرار داریم.

**گفتگو:** این تحرك جدید در حوزه و نیز از طرف دیگر پذیرفته شدن نظام دانشگاهی آموزش عالی که در واقع منجر به نزدیکی حوزه و دانشگاه شده است، چه تأثیری بر استادها و نظام استادی داشته است؟ چه تجربه ملموسی از نقطه نظر استادی می‌توانیم از دانشگاه‌هایی مثل امام صادق که در وضعیتی بنیادینی قرار دارند کسب کنیم؟ آیا هم‌زمانی بین آنها وجود دارد و شما از لزوم تأسیس انجمن اساتید صحبت کردید، می‌توان تصور کرد که استادها در حوزه‌های آموزشی و دانشگاهی در کنار هم در این انجمن بنشینند و از منافع خودشان و علم دفاع کنند؟

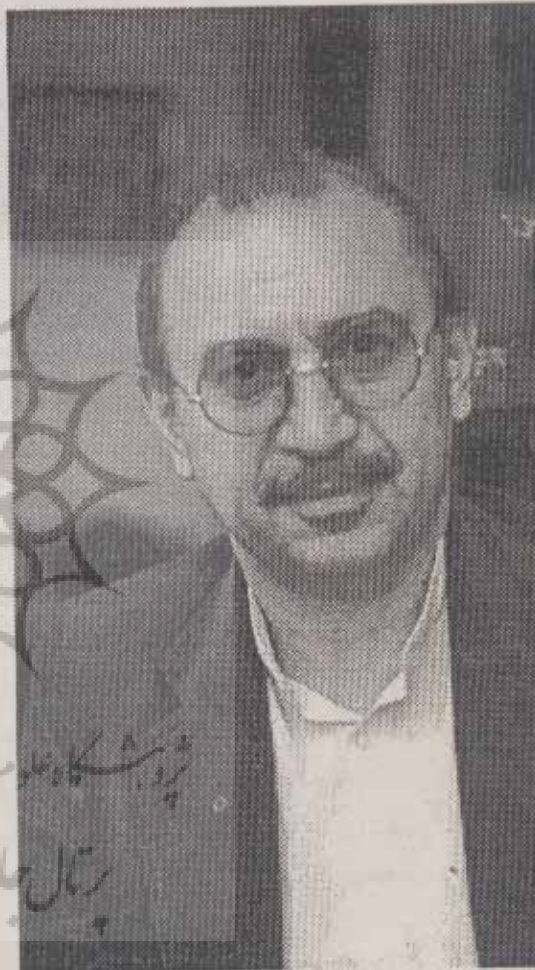
**پهلوان:** ببینید انقلاب در زمینه نظام دانشگاهی چند تجربه قابل ذکر دارد. یکی تجربه دانشگاه تربیت مدرس است که فکر می‌کنم تجربه خوبی نیست، برای اینکه من فکر می‌کنم شما نمی‌توانید یک دانشگاهی ایجاد کنید که حرفش این باشد که فقط من می‌توانم یا باید استاده جامعه تحویل بدهم. دانشگاه‌های دیگر ما هم اعتبار دارند و آنها هم می‌توانند استاده جامعه تحویل بدهند. بنابراین، این فکر یک نوع خصومت به بار می‌آورد. این ایده ناشی از علم نیست بلکه یک عمل سیاسی است. دیگری

تجربه دانشگاه آزاد است، که با همه ایرادهایی که دارد و خیلی ها هم نسبت به آن بدبین هستند به نظرم دانشگاه خیلی بدی نیست. می خواهد در سطح مملکت به خواست دسترسی به آموزش عالی پاسخ بگوید و اینکار را در تمامی نقاط مملکت انجام می دهد. ایرادهایی به نظام تدریس و به ساختمان هایش وجود دارد، اما واقعیت این است که یک فشار مهمی را از دوش دانشگاه های دیگر برداشته است. و ما باید به جای عناد با این دانشگاه

در جهت اصلاح آن باشیم. یک دوره بین وزارت علوم و دانشگاه آزاد عناد وجود داشت، چون فکر می کردند دانشگاه آزاد مدارک بی ارزش می دهد، ولی حقیقت این است که دانشگاه آزاد تقریباً مثل سایر دانشگاههای ماست، شاید در بعضی جاها کمی پائین تر باشد، آنهم در بعضی جاها. دانشگاه آزاد باید درست ارزیابی شود و در خصوصیات تجاروی اش تجدید نظر شود، اما این را نباید فراموش کرد که این دانشگاه دارد هم اکنون به تعداد کثیری خدمت می کند. مشکل اصلی دانشگاه آزاد این است که نظام استادی مستقل خود را ندارد. دانشگاه تربیت مدرس هم ندارد. در برخی از رشته ها دانشگاه تربیت مدرس توانسته گروهی از استادان را جلب بکند. ولی در برخی رشته ها به کل فاقد استاد مستمراست؛ بنابراین از دانشگاههای دیگر وام می گیرد. دانشگاه آزاد هم در خیلی از رشته ها و در خیلی از مناطق از دانشگاههای دیگر وام می گیرد.

چون ایجاد یک نظام استادی ثابت ضمناً خیلی پرهزینه است، اما باید این را تأمین کرد. وام گرفتن استاد یعنی تکرار یک حد معینی از دانش در جامعه، در حالی که نظام های استادی متعدد می توانند به رقابت باهم برخیزند و این در سطح علم دانشگاه

خیلی مؤثر است. امروز استادها چون زندگی شان نیز تأمین نیست مجبور می شوند درس اضافی بدهند و دانشگاه از نظر استادی ضعیف می شود. و دانشگاه آزاد به عوض آنکه سعی کند نظام استادی خودش را سامان دهد خیلی استاد وام می گیرد. اگر دانشگاه آزاد نظام استادی خودش را بسازد، دانشگاه ها با



چنگیز بهلولان

هم به رقابت برخوانند خواست. پیش از انقلاب دانشگاه ملی با دانشگاه تهران یک هوا داشتند رقابت می کردند. بخصوص در دانشکده حقوق و طب این رقابت آشکار بود. این خوب بود، هر دانشگاهی سعی می کرد استادان بهتری را جلب بکند و دانشجویان بهتری تربیت بکنند. و دانشگاه باید بخواهد که استاد خوب داشته باشد و استاد خوب هم به دانشگاهی می رود که تشخص علمی دارد. یک تجربه دیگر، دانشگاه امام صادق است. در اساس دانشگاه امام صادق یک دانشگاه تجربی است. خیلی هم تجربی پیش می رود. یعنی دانشگاه اول بخصوص در رشته های معینی فعالیت داشته و به تدریج این را گسترش داده و الان رشته های دیگری مثل علوم سیاسی، اقتصاد، زبان و ... ایجاد کرده و خیلی کارهایش را به طور تجربی آزموده است و رشته هایی را پس از تجربه مورد نقد قرار داده است. مثلاً تبلیغ دینی مورد نقد قرار گرفته است و امروز احساس کرده اند که نمی توان بدون شناخت علم ارتباطات و فرهنگ مثلاً چنین کاری را ادامه داد. و این خودش نشان می دهد که این دانشگاه زنده است و نسبت به موجودیت خودش و نسبت به آینده اش حساسیت نشان می دهد. در دانشگاه امام صادق دو نوع استاد وجود دارد، هم استاد سنتی حوزوی وجود دارد و هم استاد امروزی دانشگاهی.

**گفتگو:** آیا موردی در امام صادق است که استاد فقه و اصول یا درسهای دینی به اصطلاح «مکلاً» باشد؟

**پهلوان:** چرا هم در آنجا داریم و هم در دانشگاه تهران، گفتم که پیشترها هم برخی از اساتید دانشگاه تهران در رشته حقوق و ادبیات حوزوی بودند. قبلاً گردشی وجود داشت که امروز وجود ندارد این گردش را نباید سعی کرد که به شکل اداری به وجود آورد. نتایج کار این دانشگاه را بیست سال دیگر دیده می شود، این خاصیت علم است. به همین خاطر هم نباید دائماً و به طور روزمره پای استاد شد.

**گفتگو:** در دانشگاه امام صادق همزیستی استادهایی که پیشینه دانشگاهی دارند و اساتیدی که دارای تحصیل حوزوی هستند به چه شکل است؟

**پهلوان:** من تجربه ام در این دانشگاه طولانی نیست، یعنی از آغاز تأسیس و مدتی طولانی در آنجا نبوده ام و نمی توانم داوری درستی بکنم. اما احساسم این است که این دو در این دانشگاه دارند با هم زندگی می کنند و این رشته ها دارد فارغ التحصیل می دهد. به عبارت دیگر نوعی مدارا هم در بین استادها با پیشینه های مختلف وجود دارد و هم در نوع اندوخته های علمی و این به نفع مملکت ماست.

**گفتگو:** بله، ولی آیا شما شاهد گفت و گویی بین این اساتید هستید؟

**پهلوان:** گفت و گو زمانی میسر می شود که هر کسی مسئله دیگری را بفهمد، من فکر می کنم گفت و گو یعنی همین و اساسش همین است. یعنی شما درون فهمی بکنید دیگری را. یعنی من اگر از رشته خودم می آیم، بتوانم بفهمم در حوزه دینی چه شده است. حوزه دینی متقابلاً بدانند در رشته من چه

**گفت و گو  
زمانی میسر  
می شود که هر  
کسی مسئله  
دیگری را  
بفهمد.  
یعنی شما  
درون فهمی  
بکنید دیگری  
را.**



پرسش‌هایی مطرح هستند و چه پاسخی به این پرسش‌ها داده شده است. پرسش‌های همدیگر و پاسخ‌های همدیگر را بفهمیم. و این باید در آثار طرفهای درگیر تجلی پیدا بکند. باید آثار مربوط به این کار، کتب مربوط به این کار منتشر شود، تا بتوانیم از یک گفت‌وگوی عمیق فرهنگی صحبت کنیم.

**گفتگو:** همبستگی‌های صنفی چگونه است؟ یعنی هر استادی قبل از اینکه به پیشینه حوزوی یا دانشگاهی خود توجه کند، آیا به این امر توجه می‌کند که یک استاد است؟

**پهلوان:** برای من مشکل است در این مورد داوری علمی بکنم که مبتنی بر یک تحقیق باشد. فقط بنا بر مشاهدات خودم می‌توانم بگویم که در یک محوطه دانشگاهی هر دوی این دانش‌ها عرضه می‌شود، هر دو نوع استاد حضور دارند، ما می‌بینیم که اولاً این مجموعه تداوم دارد. کمتر محوطه‌ای دانشگاهی را داریم که تا این حد آرامش داشته باشد. اینکه این تجربه به چه باز و میوه‌ای می‌نشیند موضوع دیگری است. یکی آن‌که به فلسفه دانشگاه بر می‌گردد و یکی به انتقادی بودن و بازنگری این فلسفه و بالاخره به تولید علمی آن. من فعلاً در خودم صلاحیت این‌که نسبت به این دانشگاه سنجش دقیق‌تری کنم را نمی‌بینم.

**گفتگو:** با وجود این ضعف استادی و تحقیقاتی در دانشگاه‌ها ما تعداد زیادی مراکز تحقیقاتی داریم، دانشگاه‌های ما با کمبود مسائل لازم برای تحقیق روبرو هستند، در عین حال پیش از رسیدگی به دانشگاه‌ها، مقدار زیادی بودجه به مراکز تحقیقاتی اختصاص می‌دهیم. آیا نمی‌شود این‌ها را در دانشگاه‌ها ادغام کرد؟

**پهلوان:** این پدیده از قبل از انقلاب آغاز شد. در دانشگاه‌ها تحقیق کم می‌شد. برای رفع آن دو جور عکس‌العمل نشان داده شد، یکی ایجاد مراکز تحقیقاتی پژوهشی یکی هم دادن طرح‌های پژوهشی به استادان. چون فضای علمی بر این کار حاکم شد طرح‌های پژوهشی استادان تبدیل شد به منبع تأمین کمک هزینه، مراکز هم خیلی کوچک بودند و مشخص دانشگاه را نداشتند. در نتیجه افراد اوک به دانشگاه می‌آمدند تا مشخصی کسب کنند و بعد به این مراکز می‌رفتند. اما این مراکز کادر علمی خودشان را نداشتند و تازه داشتند جذب می‌کردند. به همین جهت آن مراکز هم سعی کردند نظام استادی را در درون خودشان درست کنند، حال آنکه می‌توانستند از نظام‌های دیگری هم بهره بگیرند. در آغاز انقلاب عده‌ای که پس از ملت‌ها اقامت در خارج به ایران آمدند تجربیات کشوری را که در آن زندگی کرده بودند، می‌خواستند در انقلاب و نظام آموزشی و تحقیقاتی پیاده کنند، و این خیلی مفید نبود. یکی از این موارد نمونه‌برداری‌هایی بود که از الگوی «مرکز ملی تحقیقاتی فرانسه» CNRS صورت گرفت، که مؤسسه عظیمی است در برگیرنده دهها محقق، ولی در کنار CNRS ده‌ها مؤسسه تحقیقاتی کوچک مستقل وجود دارد و صدها مؤسسه دانشگاهی و تحقیقات در فرانسه منحصر به CNRS نمی‌شود. در سطوحی هم CNRS ضعیف است و در سطوحی هم قوی. این نمونه‌برداری را در ایران پیاده کردند و آمدند به طور مثال تصمیم گرفتند مؤسسات علوم اجتماعی را در هم ادغام کردند و

مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی را درست کردند. جمع افراد به معنای جمع علوم نیست، بخصوص که پاکسازی هم صورت گرفت و عده‌ای از محققین آنها کنار گذاشته شدند و در واقع فقط بدنه اداری آنها با هم ادغام شد. در همان موقع هم من گزارشی دادم و با این کار مخالفت کردم، که مؤسسات کوچک پژوهشی را باید حفظ کرد و آنها را تقویت کرد. اگر ما یک مؤسسه ملی تحقیقاتی بخواهیم، باید یک دوره تاریخی از آن سپری شود این مؤسسات هویت های خودشان را از نظر بازده پیدا کنند و بعد فکر دیگری بشود. متأسفانه همان بنیادهای ضعیف از بین رفت و الان مؤسسه مطالعات فرهنگی در واقع دوباره دارد تکه تکه می‌شود. یعنی تبدیل به پژوهشگاه و بعد به پژوهشکده هاتقسیم شد. یعنی دارد دوباره به طرف همان سیستم قبل می‌رود، البته تحت یک مدیریت متمرکز که این هم مشکلات خودش را دارد. چون هر مؤسسه تحقیقاتی شامل حداقل چند چیز اصلی می‌شود، یکی فلسفه بنیادی اش، یکی نظام محققین و تحقیقاتی اش و یکی کتابخانه، اینها را همه را روی هم ریختند، در دوره‌ای این کتابخانه‌ها تقویت نشدند که در نتیجه دوره‌هایی طولانی از مجلات را در ایران نداریم. بنابراین به نظر من وجود مؤسسات تحقیقاتی برای مملکت مفید است به شرطی که این مؤسسات تبدیل نشوند به محلی برای جبران کمبود درآمد و ضمانت‌نظارت علمی بر اینها باشد. یعنی از نظر علمی کارشان سنجیده شود.

کتابخانه ۱۳۹

و آموزش ها  
جهت تصویب :

این اقوا  
کام به کام نظا  
از اصولیت و  
شد . به همین  
لایحه جریان دا  
مانند تا کسی ک  
می دارد و از ه  
نحوه ارائه این  
۱۰۰۳۰۰۱

## سازمان ملی دانشگاهیان در

سیاست هایش ادامه دهنده

راه سازمان های دانشجویی

است ، نه بیشتر

کار علمی با کار توده  
فرق دارد .

آزادی علمی تنها در پرتو  
آزادی اندیشه شکل می گیرد

دانشگاه در کشور ما در مورد مسئولیت  
آن همواره تاکید شده و این باره تردید  
کافی نیست  
کنار گذاشتن علمای از اس  
تنها سند معتبر  
نه

### گفتگو: ادغام اینها در دانشگاه چطور؟

**پهلوان:** دانشگاه‌ها الان هر کدام مؤسسات تحقیقاتی وابسته به خودشان را دارند، ما نباید همه تحقیق مملکت را در دانشگاه‌ها خلاصه کنیم. باید مؤسسات تحقیقاتی مستقل از دانشگاه هم داشته باشیم که اگر دانشگاه‌ها دچار نوعی رکود اداری شوند، آن مؤسسات به جامعه سرویس بدهند. در اروپا و آمریکا هم شما می‌بینید که مؤسسات تحقیقاتی کوچکی وجود دارد که اینها مکمل دانشگاه هستند. پرسش‌های بنیادین را اینها از بیرون از دانشگاه طرح می‌کنند اما دانشگاه هم باید این حق را داشته باشد که با تأسیسات پژوهشی خودش به استادان خود، امکان تحقیق بدهد. بنابراین من فکر می‌کنم یکدست کردن مملکت از این نظر صحیح نیست. هر چه در کشورهای مثل کشور ما که روحیه تمرکز قوی است، پراکندگی علمی بیشتر وجود داشته باشد، به رقابت علمی بیشتر میدان داده می‌شود. به شرط اینکه این نوع مؤسسات در جایی بازدهشان از نظر علمی سنجیده شود و به اعتبار بازدهشان بودجه بگیرند و نه اینکه همینطور به حال خودشان رها شوند و کسی آنها را کنترل نکند. مؤسسات باید سعی کنند بهترین بازده علمی را داشته باشند و تشخیص‌شان از این راه باشد. و محقق آنجا را خانه خود بداند و بخواهد که آنجا کار کند. اگر ما بیاویم به مؤسسات یک تضمین ابدی بدهیم و کسی آنها را کنترل نکند، در واقع یک سری بار علمی ما را از دانشگاه منتقل کرده‌ایم جای ضعیف‌تری، زیرا این مؤسسات آن حداقل تجارب استادی دانشگاه را هم ندارند.

**گفتگو:** آخرین پرسش را می‌خواستم در زمینه رابطه استاد و دانشجو طرح کنم. درست است که در مقطع انقلاب اساتید جایگاه خود را نادیده گرفتند و مثل دانشجویان رفتار کردند. اما امروز بسیار هم مشاهده می‌شود که رابطه استاد و دانشجو به نقطه مقابل آنچه در مقطع انقلاب بود رسیده است. فاصله بین استاد و دانشجو زیاد است و نوعی رابطه حاکم و محکوم بین این دو بوجود آمده است، و استادها دانشجویان را به اصطلاح «داخل آدم» به حساب نمی‌آورند و دانشجویان از این رابطه ناراحت و گریزان و دل‌چرکین هستند. چه عللی بر این موضوع مترتب می‌دانید؟

**پهلوان:** یک نکته را اولاً عرض کنم و آن اینکه یک ارتباط عمومی در ایران وجود دارد که به «دانشجوگرایی» در دانشگاه‌های ما انجامیده است. این دیدگاه در اول انقلاب هم وجود داشت. از این منظر همه چیز به نفع دانشجو طرح می‌شود و بالاخره یک رکن اساسی دانشگاه استادش است. این را نباید فراموش کرد، وقتی هم که استادی نداریم که تأمین باشد، این وقت اضافی ندارد که صرف دانشجو بکند، وقتی استادی با این حد تورم نگران زندگی خودش است، طبیعی است که نتواند ارتباط درستی هم برقرار کند. یک جنبه دیگری هم دارد و آن اینکه دانشجو باید دانشگاه را بفهمد و ارتباط درست با استادش برقرار کند. دانشجو باید علم طلب باشد. نمی‌شود هر لحظه و برای هر چیز کوچکی، بخواهد مثلاً فرض کنید وقت استاد را بگیرد. بیشترین کوشش را باید خودش انجام دهد. بالاخره دانشگاه طرح مسئله می‌کند برای دانشجو که باید خودش برود دنبال حل این و البته فضا

هم باید به او این امکان را بدهد. متأسفانه مشکل دیگری هم وجود دارد که ناشی از تعداد دانشجویان است. چون تعداد دانشجویان خیلی بیشتر از استادهاست در نتیجه مسئله دانشجوییک مسئله اجتماعی-سیاسی مهمی است. حکومت همیشه به دانشجو امتیاز می‌دهد و دانشجو را به زبان استاد تقویت می‌کند، و کاری می‌کند که رضایت از استاد، بستگی به رضایت دانشجو پیدا می‌کند. و حال آنکه خیلی موارد دانشجویان اشتباه می‌کنند، یک استاد سختگیر را نمی‌پسندند و دوست دارند که به اصطلاح استاد آسان بگیرد و این‌ها راحت‌تر به جلو بروند. حال آنکه آن استاد آینده دانشجو را می‌بیند. بعضی‌ها فکر می‌کنند که رابطه خوب استاد و دانشجو این است که تمام مدت استاد بنشیند با دانشجو حرف بزند. هم در درس با آنها بنشیند و هم در ساعات فراغت آنها با آنها باشد. استاد، وظیفه دیگری هم دارد، ارتباط این دو باید ارتباط دیگری باشد. یکی دیگر از نتایج منفی سیاسی کردن هم باز در همین رابطه استاد و دانشجو دیده می‌شود. وقتی دانشگاه سیاسی شد، رابطه استاد و دانشجو هم سیاسی می‌شود و استاد نگران این موضوع می‌شود و پرهیز می‌کند از داشتن ارتباطی وسیع‌تر، که مبادا حرفی بزند که دانشجو برود پس فردا آن را در روزنامه منعکس بکند. تمامی این مسائل باعث می‌شود که این ارتباط بشکند. در یک جایی استاد حق دارد درباره کار خودش با اقتدار صحبت کند، چرا اقتدار نداشته باشد. در بعضی رشته‌ها در مباحث استراتژیک، در بحث روابط بین‌الملل، علوم سیاسی و فرهنگ ممکن است استاد نثری داشته باشد، با نظر رایج متعارف در جامعه تفاوت داشته باشد، او نباید نگران این مسئله باشد که دانشجو از این نظر علیه او استفاده کند.

**گفتگو:** یعنی در واقع باید فهمید که استاد جای خود را دارد و دانشجو جایگاه خود را و لوازم ارتباط درست این دور را ببرد. یعنی اولاً دانشجو بخواهد رابطه علمی با استاد داشته باشد، دوم استاد وقت برای دانشجو داشته باشد، خیالش راحت باشد، از نظر مالی تأمین باشد تا بتواند وقت بگذارد و خارج از کلاس هم دانشجو را ببیند، و سوم اینکه امنیت فکری داشته باشد و بتواند آزادانه و بدون نگرانی حرف خودش را در محیط دانشگاه با دانشجویان بزند.

**پهلوان، بله.** آنوقت اگر این شرایط فراهم آید، می‌توان به نوبه خود استاد را هم سنجید. ما باید که نظام سنجش علمی در کشور داشته باشیم. این نظام هم نباید یک نظام واحد و مرکزی باشد و بر پایه دستورهای اداری باشد. هر دانشگاهی باید نسبت به بازده خودش سنجیده شود. آنوقت دانشگاه می‌رود به طرف اینکه استادی بیاورد که وجهه داشته باشد، درس خوب بدهد، پژوهش داشته باشد و کار کرده باشد و نه اینکه دائماً استادها را روی مدرکشان سنجش بکند و آنها را هم با این سنجش‌های اداری نگران بکنند. آنوقت می‌توان دید که استاد در یک دوره زمانی چه کاری کرده است. بعضی وقت‌ها هم استادان به جایی می‌رسند که دانشگاه می‌بیند، صلاح نیست او را برای یک کلاس صد نفری بگذارد باید یک نفر، دو نفر دانشجوی نخبه به او بدهند تا او هم کار خودش را بکند. برای اینکه آن آدم خیلی مهم‌تر از این است که بیاید و یک درس مقدماتی را بدهد. یعنی دانشگاه باید دنبال این باشد که

امتیاز خود را از تولید علمی استادهای خود بگیرد و این مستلزم این است که مداوم به این افراد امکانات مناسب بدهید و امنیت کاری داشته باشند، در استخدام سخت گیری علمی به کار برده شود، اما بعداً فضا و امکانات طوری باشد که استاد احساس راحتی و امنیت شغلی و حرفه ای بکند و زندگی اش هم تأمین باشد.

گفتگو: آقای پهلوان از وقتی که در اختیار ما گذاشتید، ممنونیم.

گفتگو ۱۳۲



شعبه‌شناسی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی